

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

نعمت الله مختارزاده

شهر اسن آلمان

دوم اپریل ۲۰۰۸

طنز

چتبازی

گفت ، مردی خانه دار همتبار
گر توانی ، ساز منظوم و فرست
لیک از نام و نشان من مگو
حال میدارم ، حقیقت را بیان
(دوش ، بودم خسته ، در اتاق کار
پُشتِ میز کامپیوتر لحظه‌یی
اینترنت روشن شد ، انگشتان من
ظاهر و غائب ، همی و ، عاقبت
دیدم آنجا ، مرد و زن در ارتباط
گریکی لیلای ، پیدا میشدی
شوق منم آمد و ، شد آرزو
ارتباطم ، با کسی حاصل ، نشد
وا ، ز تنهایی به آلمان سوختیم
آسمان ابری و ، مردم سنگدل
می زنند ، دمبدم زخم زبان
عاقبت بردم به چت بازی پناه
آنقدر کردم پیرکتس ، بیحساب
تا بلند گشتم ، کمان شد قامتم
بعد از آن کردم به چتبازی شروع
تا که گفتم نام من ، (آقا فلان)
ناله و فریاد دل ، گشتی بلند
ای وطنداران چت باز عزیز
خوش نمی آید خدا را ، گر شما
چون شما منم دلی دارم ، چرا ؟

قصه چتبازی ام ، را گوشدار
بهر (تیموشاه حسن) آن پخته کار
تا نگرדם نزد یاران بی وقار
گوش کن آن ماجرا ، از اینقرار
رفت از دستم ، عینان اختیار
تا نشستم صبر و طاقت در فرار
دکمه ها را ، هرطرف دادی فشار
صفحه‌یی با نام چت شد آشکار
لین چت بازی بسی در گیر و دار
دور او مجنون ، پُر صدا هزار
کاش می بودم ز جمع مُستشار
انتظار و ، بیقرار و ، دلفگار
بی وطن ، آواره ، بی شهر و دیار
چهره ها اخمو ، سخنها نیشدار
آشنایان ، از یمین و ، از یسار
تا بیمار آمد دل بیمار و زار
با هزاران مشکلات روزگار
عینکی ، چشمان مست پُر خمار
برگزیدم ، نامکی را مُستعار
جمله کردند ناگهان از من فرار
اینچنین شد شکوه از اغیار و یار
رحم بر حال من زار و نزار
بنده را خارج نمایند از قطار
از همه گلدان و ، از من ، داغدار

دستِ من گیرد ، گریبان ، شما
بی توجّهی تانرا ، یک یکی
ناگهان دیدم ، نوشته خانمی
بنده هم ، عرض ادب کردم بجا
تا توانستم ، زدم لاف و پتاق
آشنا با هم شدیم و ، مدتی
اتفاقاً ، وعده دیدار شد
شیک کردم خویش را بی اختیار
عزم کردم ، تاروم میعادگاه
گفتم ای خانم ، که قدری دیر تر
صورتم بوسید و گفتا ، ای عزیز
بنده هم ، باید روم در فاتحه
رفتم اندر دفتر ، امّا عصر روز
خپ خپک رفتم به وعده گاه ما
دیدمش با عینک دودی به چشم
هر طرف خپ خپ نگاهی میکند
با مهارت خواستم ، از پشت سر
ناگهان برگشت و ، دیدم صورتش
هر دو صمّ ، بُکم و عُمی شده
وای ، میدانی ، چه حالی داشتیم
چاره دیگر برای ما نبود
با فضولی ، سر به زیر انداخته
زندگی ما ز هم پاشید و رفت
« نعمت » از چت بازی ایشان نوشت

روز محشر ، در حضور کردگار
از (الف) تا (یا) ، نمایم انتشار
هم سلام و ، هم درود بشمار
لیک ، وی پرسید ، از دار و ندار
هم جوان و خوش قیافه ، پولدار
بین ما پیدا شدی تار و متار
در کنار جوی ، پهلوی چنار
بهر آنروزی که بودم ، وعده دار
بینم آنجا ، چهره تازه نگار
آیم امشب ، زانکه دارم خیلی کار
واجب و فرض است ما را کار و بار
دوستم مرحوم گشته ، از فشار
عازم آنجا ، که بین ما قرار
تا ببینم ، دلستان ماهپار
ایستاده گوشه ای در انتظار
پایین و بالا ، یمین و از یسار
پُت کنم با دست ، چشمان خمار
خانم بود ، آن عزیز چتنگار
هم خجل از یکدگر ، هم شرمسار
آبروها ، ریخته ، بی اعتبار
جز که میکردیم ، هردو انتحار
زود بنمودیم ، از آنجا فرار
گر نمی پاشید ، بودی ننگ و عار)
تا بماند ، بین یاران یادگار